

آیات

کتابنامه‌ی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی - سال دوم - شماره‌ی هشتم - دی ۹۴

سرمقاله

فعالیت دانشجویی: حذف و شرف

یاسر میردامادی

از من خواسته شده که به مناسبت شانزدهم آذر، چند کلمه‌ای در باب حال و هوای فعالیت‌های دانشجویی در دوره‌ی دانشجویی خودم بنویسم. آن چه می‌خوانید روایتی گذرا است از آن سال‌ها.

راه مسدود انجمن، از مشهد تا لندن

من بین سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۶ دانشجوی لیسانس و فوق‌لیسانس بودم، هر دو در دانشکده‌ی هیات دانشگاه فردوسی مشهد. یادم می‌آید روزهای اولی که وارد دانشکده شدم رئیس بسیج دانشکده پیش آمد و لابد چون لباس طلبگی به تن داشتم گمان کرد از خودشان هستم و گفت خوب است در بسیج بیایید و برای آینده‌تان هم خوب است! من گرچه با بسیاری از بسیجی‌ها دوست بودم اما بسیج، انتخاب من برای کار دانشجویی نمی‌توانست باشد. واضح است که انتخاب اولم انجمن اسلامی بود، از جمله این که برادر بزرگترم سراج - که از بند رها باد- سال‌ها در انجمن اسلامی و دفتر تحکیم فعالیت کرده بود و از نزدیک نوع کنش‌گری انجمنی‌ها را دیده بودم. فضا هم فضای دوم خرداد بود و این به فعالیت‌های انجمن اسلامی جان داده بود. دفتر تحکیم وحدت اولین گروهی بود که از خاتمی حمایت کرده بود. فضای دانشگاه‌ها هم در مقایسه با خفقان اواخر دولت دوم هاشمی تغییر کرده بود و بسیار پویا و زنده شده بود. باین حال راه من به انجمن مسدود شد. چرا؟ وقتی نامزد انجمن شدم هنوز به مرحله‌ی انتخابات نرسیده صلاحیت مرا انجمن اسلامی دانشگاه فردوسی رد کرد. هیچ‌گاه نفهمیدم دقیقه چرا اما در آن دوره انجمن انگاری در اختیار نیروهایی بود که به آن‌ها به اصطلاح «ملی-مذهبی» می‌گفتند و آن‌ها گمان می‌کردند که من نزدیک به مجمع روحانیون هستم و هنوز سال‌ها مانده بود که این گروه‌ها به هم نزدیک شوند (گرچه در واقع نه آن‌ها نزدیک به ملی-مذهبی‌ها بودند و نه من نزدیک به مجمع اما از برداشتها سخن می‌گویم نه از واقعیت). من اعتراضی نکردم و حتی پرس‌وجو هم نکردم که چرا رد صلاحیت شدم. جالب این‌جا است که حدود ۱۱ سال بعد در کانون توحید لندن وقتی نامزد عضویت در انجمن اسلامی اروپا شدم باز هم صلاحیت من را رد کردند. این بار اما دلیلت متفاوت بود. فضا حالا فضای احمدی‌نژادی بود و جو دست آن‌ها بود و ما فتنه‌گر (در باب انجمن لندن پایین بیشتر توضیح خواهم داد). به‌رحال بخت من هیچ‌گاه، چه در مشهد و چه در لندن، با انجمن اسلامی یار نبود.

جهاد دانشگاهی

اما جایی که بخت من برای کار دانشجویی با آن گرهی ماندگار خورد، نه انجمن - که با ما جن و بسم‌الله شد و ماند- که جهاد دانشگاهی

ادامه در صفحه دوم



مصاحبه با جعفر توفیقی

(وزیر علوم دولت اصلاحات)

ادامه در صفحه دوم

دانشجو

دردم دمی به فصلی. درمان کنی به وصلی

هما خدادادی -
برق ۹۱

رفع یا کاهش مشکلات رفاهی دانشجویان از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری آنان و خانواده‌هایشان است؛ و نکته‌ی اساسی اینجاست که رفع این چالش‌ها به دست دانشجویان میسر است.

از آنجایی که پیگیری‌های لازم و با حتمی اثبات وجود مشکل، برای مسئولین گاه‌ها امری طاقت‌فرسا و زمان‌بر است کمتر کسی حاضر می‌شود خود را درگیر پیچیدگی‌های اداری کند و دانشجویان اغلب همان مسیر سوختن و ساختن را برمی‌گزینند. غافل از این که مشارکت و تصمیم‌سازی در امور صنفی، رفاهی، آموزشی و پژوهشی می‌تواند به‌صورت سازمان‌یافته‌تر و به‌وسیله‌ی رابطانی از میان خودشان آن‌هم با مسئولیت‌های قانونی و حق اعتراض به وجود مشکل صورت گیرد. شورای صنفی دانشجویان وظیفه‌ی این انعکاس و پیگیری و نظارت بر امور جاری تا رفع مشکل را بر عهده دارد. هرچند در زمان وزارت کامران دانشجو در وزارت علوم قسمت آموزشی و پژوهشی از فهرست وظایف شورا حذف شد و تنها بخش رفاهی آن بر جای ماند و شورا به «شورای صنفی رفاهی دانشجویان» تغییر نام پیدا کرد. همچنین در آیین‌نامه‌ی جدید، شورای صنفی نمی‌تواند دانشجویان را به اردو ببرد و برگزاری اردو به شورای فرهنگی دانشگاه مربوط می‌شود. اما مسئله به همین‌جا ختم نمی‌شود. تعلیق یا منزوی شدن شوراهای صنفی از دیگر دستاوردهای این دولت بود؛ اما هستند دانشگاه‌هایی که با پیگیری‌های قانونی این سازمان را احیا کردند. برای مثال دانشگاه صنعتی شهر تبریز (دانشگاه مبدأ بنده) نمونه‌ای از آن‌هاست.

شنیده‌ها حاکی از آن است که به دنبال درگیری‌های سال ۸۸ در سال ۸۹ دانشجویان معترض قرار ملاقاتی با دکتر چنانقلو، رئیس دانشگاه،

مشخص می‌کنند ولی ایشان بعد از قبول این دیدار در واپسین لحظات تغییر رأی می‌دهند و در جلسه حاضر نمی‌شوند. در پی آن دانشجویان دفتر شورای صنفی تجمع می‌کنند و خواهان رسیدگی به اعتراضاتشان می‌شوند. همین قضیه دستاویزی می‌شود برای تعلیق شورا...

در سال ۹۰ تصمیم بر این شد که این شورا دوباره شروع به کار کند اما پس از برگزاری انتخابات نتیجه‌ی آن رد می‌شود و شورا به حالت تعلیق باقی می‌ماند؛ اما سرانجام در سال ۹۱ با درخواست برگزاری انتخابات موافقت می‌شود و شورا با سه عضو شروع به کار می‌کند.

آنچه در این نمونه مورد توجه است تعداد اعضای شورا است که بر مبنای شیوه‌نامه‌ی ابلاغی جدید گزینش شده.

یقیناً این مشتمت برگزیده زمانی می‌تواند نمونه‌ای بارز از خروار خود باشد که پوشاننده‌ی حداکثری طیف‌های فکری و شاخه‌های مسئولیتی باشد و آنجا که هر عضو به‌طور خاص عهده‌دار بخشی از امور است شورا تحقق میابد. نکته‌ای که موجب تفاوت شیوه‌نامه‌های کنونی و پیشین شده همین مسئله‌ی تعدد اعضاست زیرا در شیوه‌نامه‌های پیشین، شورای صنفی «واحد دانشگاهی متشکل از ۴ تا ۱۲ عضو اصلی و علی‌البدل» تعریف شده بود.

مسئله‌ی دیگر شناخت دانشجویان است نسبت به آنچه مشکل صنفی خوانده می‌شود، خصوصاً ورودی‌های اخیر که شاید حتی با واژه‌ی شورای صنفی ناآشنا باشند.

مطابق با ماده‌ی یک آیین‌نامه‌ی شوراهای صنفی «افزایش آگاهی دانشجویان نسبت به مسائل صنفی برای تبیین حقوق و مسئولیت‌های ایشان» از اهداف این شورا است. امید است در سایه‌ی تدبیر و امید و با پیگیری‌های دانشجویان در جهت قانونمند کردن بیشتر امور تمام دانشگاه‌ها در راستای اهداف این شورا گام بدارند.

موسسه بین المللی راه پویندگان

مرکز تخصصی زبان های خارجی ، امتحانات ملی و بین المللی



IELTS TOEFL GRE GMAT

MSRT TOLIMO MHLE TELP

General English ISI Translation

www.rahpouyandegan.com



@Rahpouyandegan

Tel: 05137676996 05137676993

ادامه سرمقاله

بود. جهاد دانشگاهی اما از همان دهه‌ی شصت‌گرایش چپ داشت و با روی کار آمدن آقای خاتمی جان تازه‌ای گرفت. باین‌حال، اساساً مانند انجمن نهادی سیاسی و از پایین به بالا نبود و کارها بیشتر رنگ و بوی فرهنگی داشت و کار سیاسی صورت نمی‌گرفت و نمی‌توانست بگیرد. رانده شدن از انجمن و پیوستن به واحدهای فرهنگی جهاد دانشگاهی که بعدها نام سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی به خودش گرفت، موجب شد که فعالیت‌های دانشجویی من (برخلاف بسیاری از دوستان انجمنی که برخی‌شان طعم محرومیت از تحصیل، تبعید و حتی زندان را هم چشیدند) آرام و در حاشیه‌ای نسبتاً امن بگذرد. جهاد دانشگاهی گرچه فضایی انتخابی نداشت اما در داخل خودش بیش و کم پویا بود. برخی از بهترین بچه‌ها، که بعدها نامی یافتند و اثرگذار شدند، از درون جهاد مشهود و یا در همکاری با آن‌ها برآمدند. «بهرنگ تاج دین» که اکنون گزارشگر و تهیه‌کننده‌ای موفق در بی‌بی‌سی فارسی است و نیز «ایمان متقی راد»، که گرافیستی موفق با حوزه‌ی فعالیت فراایرانی است دو نمونه‌ی قابل‌ذکر در این میان است.

بی‌شرف‌های جنبش دانشجویی

این روزها از شرف‌های جنبش دانشجویی بسیار سخن به میان می‌آید. این کاری است روا و شرف‌های جنبش دانشجویی - که از عمر و جاه و مالشان گذشتند که جنبش دانشجویی با عزت و حریت سر پا بماند - به‌راستی شایسته‌ی تقدیرند. باین‌حال، در کنار این شرف‌های جنبش دانشجویی همیشه کسانی هم بودند، هستند و خواهند بود که از کار دانشجویی پلکانی ساختند برای نزدیک شدن به بخش‌های تغییرناپذیر قدرت سیاسی، دانشجویان را قربانی کردند و جنبش دانشجویی را به هیچ گرفتند تا به نان و نوایی برسند. برخی از این عده را امروز در لباس نماینده‌ی مجلس هم می‌بینیم، همان‌ها که عدد سنشان هنوز سال‌های بیست را کامل به پایان نبرده بود اما با مهرورزی دولت احمدی‌نژاد برکشیده شدند و دکترا گرفتند و رئیس تولید همان وسیله‌ی چارچرخ‌های شدند که آمار تصادفات جاده‌های‌اش در سال به‌قدر تلفات یک جنگ است.

پاکسازی!

در کانون توحید لندن اما من توفیق یافتم که یک گونه از این خیل پرشمار بی‌شرف‌های جنبش دانشجویی را از نزدیک زیارت و مطالعه کنم: پس از انتخابات جنرال‌برانگیز دور دوم احمدی‌نژاد، انجمن اسلامی لندن - که هنوز اکثریت شکننده‌اش با اصلاح‌طلب‌ها بود - تصمیم گرفت به یکی از افراد «میان‌رو» اصول‌گرا برای دبیری انجمن رأی بدهد و از این طریق حسن‌نیت خود را نشان دهد و وارد مصالحه شود. فردی که انتخاب شد با بسیاری از اصلاح‌طلبان دوستی نزدیک داشت. در حرکتی شگفت اما پس از دبیر شدن، این فرد خیلی زود شروع به حذف کسانی کرد که در فضایی دوستانه به او رأی داده بودند و با وجود اعتراض‌ها به این کار ادامه داد به‌طوری‌که فضای انجمن را با حذف اصلاح‌طلبان و یا حتی نیروهای میان‌روی اصول‌گرا کاملاً یکدست کرد. نتیجه این شد که انجمن اسلامی لندن که همیشه در طی بیش از سه دهه‌ی گذشته جایی برای رفت‌وآمد سلیقه‌های مختلف بود و هیچ‌گاه یکدست نبود به شکلی برگشت‌ناپذیر یکدست شد. کارگزار این یکدستی، بعدها به ایران بازگشت و پاداش خود را گرفت و بعدها در مصاحبه‌ای با نشریه‌ای، با افتخار از پاکسازی انجمن لندن سخن گفته بود.

اجتماع

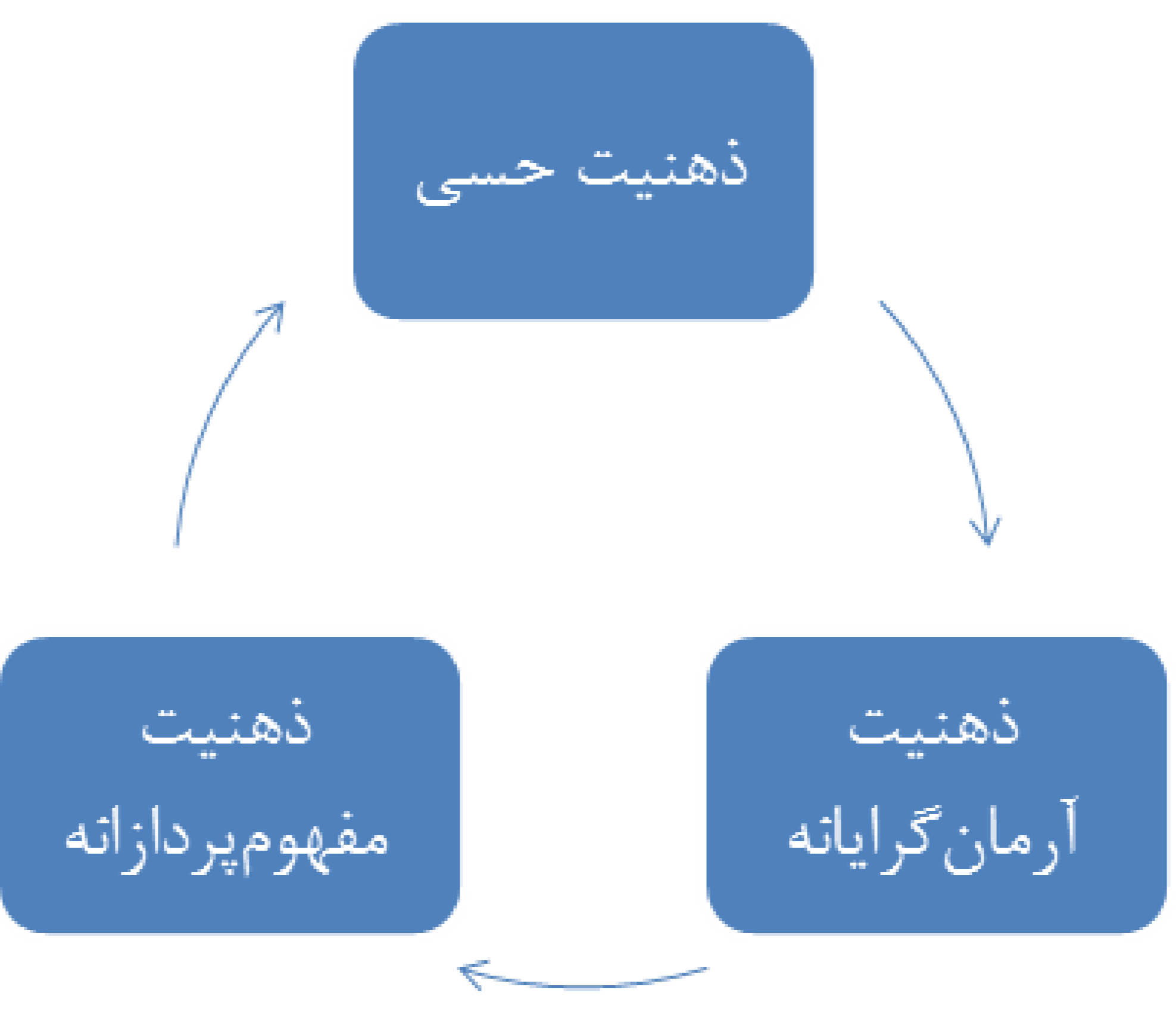
نظریه‌ی سوروکین و ایران امروز

• ابوالفضل رضایی - پژوهشگری علوم اجتماعی ۹۱

پیتریم الکساندروف سوروکین (۱۸۸۹-۱۹۶۸) گرچه جامعه‌شناس درجه‌دومی محسوب می‌شود، نظریه‌ای را پرورانده که دست‌کم از جهت پهنه و پیچیدگی بر کار جامعه‌شناسان درجه‌یکی چون پارسونز برتری دارد. او نوشته‌های زیادی از خود بر جای گذاشت و کامل‌ترین بیان از نظریه‌اش را در کتاب چهارجلدی به نام «پویایی‌های فرهنگی و اجتماعی» گنجانده که میان سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۴۱ منتشر شد.

پیش‌ازاین که به توضیح این نظریه که از نظر نگارنده تناسب جالب‌توجهی با جامعه‌ی کنونی ما دارد بپردازیم، لازم است به برخی نکات در مورد موضوع این نظریه اشاره کنیم. سوروکین کوشیده است تا انواع گسترده‌ای از داده‌های تجربی را برای پروراندن نظریه‌ی عامی در مورد دگرگونی اجتماعی و فرهنگی به میان کشد. اگر به تاریخ نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی نگاه کنیم، تحول‌گرایان به دو دسته تقسیم می‌شوند: تحول‌گرایان اولیه مانند جامعه‌شناسانی چون دورکیم، اسپنسر، و حتی مارکس و دسته‌ی دوم شامل نوتول‌گرایانی چون پارسونز. سوروکین در این تقسیم‌بندی در دسته‌ی اخیر قرار می‌گیرد اما برخلاف همه‌ی پیشینیان خود که سیری تک‌خطی را در تحول بشر می‌دیدند، او نظریه‌ای چرخه‌ای را در این زمینه مدنظر داشت.

سوروکین جوامع بشری را میان سه گونه ذهنیت در نوسان می‌دید: ذهنیت حسی، ذهنیت مفهوم‌پردازانه (مذهبی)، و ذهنیت آرمان‌گرایانه. جوامع مبتنی بر ذهنیت حسی بر نقش حواس در درک واقعیت تأکید می‌ورزند؛ برای مثال جوامع ابتدایی که درک آن‌ها شامل پدیده‌های مابعدالطبیعی نمی‌شد. جوامعی که تحت سلطه‌ی شیوه‌های متعالی‌تر و مذهبی‌تر فهم واقعیت قرار دارند، ذهنیت مفهوم‌پردازانه دارند. مانند جوامع پیشین که به روح باوری یا درواغ به پدیده‌ای مابعدالطبیعی اعتقاد داشته‌اند. ذهنیت سوم یعنی ذهنیت آرمان‌گرایانه، از نوع گذاری است و به‌مثابه پلی تلقی می‌شود که دو گونه ذهنیت اخیر را به هم پیوند می‌زند.



جورج ریترز معتقد است «محرک دگرگونی اجتماعی را باید در منطق درونی هریک از این جوامع جستجو کرد». نگارنده معتقد است که برای فهم محرک این دگرگونی، توجه به نظرات فلسفی تامس نیگل ضروری است. پس در اینجا تلاش شده با ترکیب این نظرات با یکدیگر توضیحی هرچه کامل‌تر از نظریه‌ی سوروکین ارائه گردد.

ابتدا به‌صورت مختصر به فلسفه‌ی نیگل می‌پردازیم. به نظر نیگل انسان دو نگاه به زندگی دارد: «نگاه از پایین» و «نگاه از بالا». کسی که از پایین نگاه می‌کند در کارهایش، منافع شخصی خود را می‌بیند؛ اما کسی که از بالا نگاه کند، بر اساس منفعت جمع تصمیم خواهد گرفت. علاوه بر

این، انسان دو میل درونی دارد: خودخواهی و دیگرخواهی. افرادی که از بالا نگاه می‌کنند دیگرخواه‌اند و به خاطر به خطر نیفتادن منافع جمع محافظه‌کارتر و عقلانی‌تر عمل می‌کنند. اما کسانی که از پایین نگاه می‌کنند، خودخواه‌اند و به آرمان‌خواهی گرایش دارند. این امیال در دو سر طیفی قرار دارند و باید هر دو به یک اندازه برآورده شوند تا تعادل انسان به هم نخورد. اگر این تعادل به هر دلیلی به هم بخورد، انسان‌ها به هر طریقی آن را بازمی‌گردانند. برای مثال مارکسیسم خودخواهی انسان‌ها را سرکوب می‌کرد و می‌خواست که انسان مطلقاً دیگرخواه باشد. چون چنین چیزی با ذات انسان در تعارض است، مارکسیسم شکست خورد.

با توجه به این زمینه به بحث اصلی بازمی‌گردیم. جوامع بشری تحت فشار داخلی برای بسط شیوه‌ی تفکرشان به آخرین حد منطقی‌اش قرار دارند. بدین‌سان یک جامعه‌ی حسی سرانجام آن‌قدر حسی می‌شود که زمینه برای سقوطش فراهم می‌گردد. چراکه انسان‌ها قادر به دریافت پاسخ بسیاری از سؤالات خود از طریق حس نیستند. وقتی ذهنیت حسی به آخرین حد منطقی‌اش می‌رسد، مردم به نظام‌های مفهوم‌پردازانه یا به عبارتی مذهبی پناه می‌برند. دلیل آن این است که در این نوع تفکر علت پدیده‌ها چنان‌که گفته شد به یک پدیده‌ی مابعدالطبیعی وصل می‌شود (مثل همان روح باوری). فرد مذهبی جمع‌گرا و دیگرخواه است. وقتی این نظام تازه تفوق یافته به آخرین حد منطقی‌اش سوق داده شود جامعه بیش‌ازاندازه مذهبی می‌گردد. در این هنگام صحنه برای پدیداری یک فرهنگ آرمان‌گرایانه آماده می‌گردد. چراکه آرمان‌خواهی به میل به خودخواهی برمی‌گردد و با منافع عمومی کاری ندارد. درنهایت این چرخه دوباره تکرار می‌شود.

سوروکین نه‌تنها نظریه‌ای را در مورد دگرگونی اجتماعی ارائه کرد، بلکه برای اثبات نظریه‌ی خود شواهد مفصلی را از هنر، فلسفه، سیاست و نظایر آن، به‌پیش کشید. نگارنده معتقد است که در جامعه‌ی امروز ایران شواهدی از ظهور و بروز آرمان‌خواهی وجود دارد. برای مثال می‌توان به علاقه‌ی فراگیر مردم به گوش دادن موسیقی پاپ اشاره کرد. نه به این خاطر که این نوع موسیقی در ذات نشانه‌ی آرمان‌خواهی باشد بلکه به این جهت که مضامین این نوع موسیقی در ایران (چه بومی و چه غیربومی) در اکثریت قریب به‌اتفاق موارد، شامل عشق و هجران است. این عشق در آهنگ‌های پاپ به شیوه‌ای افراطی بیان می‌شود. فرد خواننده به‌صورت یک شخص ضداجتماعی که تنها به معشوقه‌اش دل بسته و با جامعه کاری ندارد، دیده می‌شود.

شاهد دیگری که در بروز آرمان‌خواهی در ایران وجود دارد جنبش‌های آرمان‌خواهی است که در سال‌های گذشته به وجود آمده‌اند و اعتراض‌شده‌ی به جامعه‌ی کنونی داشته‌اند. مثل جنبش‌های سال ۱۳۷۸ و ۱۳۸۸.

شاهد دیگر، فراگیری تفکر صفر و یکی است. نشانه‌ی این نوع تفکر را می‌توان در بحث‌های داغی یافت که بین مردم درباره‌ی نژادپرستی انجام می‌شود. اگر شخصی با نژادپرست بودن ایرانیان موافق باشد احتمال این‌که به نداشتن عرق ملی محکوم شود زیاد است.

باوجود همه‌ی این‌ها آنچه برای اثبات آرمان‌خواهی مردم و یا در حال تغییر بودن جامعه ضروری است، یک پژوهش علمی است. پژوهشی که تا‌به‌حال انجام نشده است.

منابع:

- نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، جورج ریترز، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: علمی، ۱۳۷۴
- برابری و جانبداری، تامس نیگل، مترجم / مصحح: جواد حیدری
- مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی: سازمان اجتماعی، گی روشه، ترجمه‌ی هما زنجانی زاده، تهران: سمت ۱۳۷۵
- Social And Cultural Dynamics, Pitrim A, Sorokin.1970

مباحثه

مباحثه با

جعفر توفیقی

استقلال دانشگاه را به‌عنوان یک نهاد در دوره‌های مختلف بعد از انقلاب چطور ارزیابی می‌کنید و دانشگاه چقدر توانسته به سمت مستقل شدن پیش برود؟

قبل از انقلاب دانشگاه هیئت‌امنایی بود و اختیارات وسیعی داشت. از انتخاب رئیس دانشگاه تا برنامه‌ریزی‌های آموزشی و غیره. بلافاصله بعد از انقلاب تمام هیئت‌های امنا منحل شدند و یک هیئت سه‌نفره جانشین هیئت‌های امنا شد. ستاد انقلاب فرهنگی تأسیس شد و بنا به ضرورت‌های اوایل انقلاب دوران تمرکزگرایی در مدیریت دانشگاه‌ها شروع شد. اختیارات دانشگاه‌ها متمرکز در هیئت سه‌نفره، وزارت علوم و ستاد انقلاب فرهنگی شد. از سال ۷۶ به بعد، که دوره‌ی اول اصلاحات بود، جریان استقلال دانشگاه‌ها دوباره شروع شد. نظریه‌پردازی شد که باید به سمت استقلال دانشگاه برویم و هیئت‌های امنا باید احیا شوند. این منجر به قانون جدید وزارت علوم در سال ۷۹ شد. در قانون برنامه‌ی سوم، وزارت فرهنگ و آموزش عالی به «وزارت علوم، تحقیقات و فناوری» تغییر نام پیدا کرد. قانون ۵۳ وزارت علوم تجدیدنظر و به مجلس ارائه شد. در ماده‌ی ده آن که مربوط به بحث استقلال دانشگاه است قید شد که دانشگاه‌ها باید تمام شئون خود را توسط هیئت‌امنای خود اداره کنند. این قانون در زمان دکتر معین با مجلس دچار کش‌وقوس‌هایی شد و شورای نگهبان و شورای انقلاب فرهنگی با آن مخالفت‌هایی کردند. تا اینکه من مسئولیت وزارت علوم را به عهده گرفتم و در مرداد ۸۳ با کمی اصلاح تصویب شد. این ایام با تنظیم قانون برنامه‌ی چهارم مصادف شد. برای محکم‌کاری بحث استقلال را در بند الف ماده‌ی ۴۹ قانون چهارم گنجانیدیم. خلاصه‌ی آن این است که دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی و فرهنگستان‌ها، در امور



آن در برنامه‌ی چهارم جا گرفت که البته مصادف با ۸۴ و پایان دولت اصلاحات بود. البته از فروردین تا شهریور ۸۴ که هنوز دولت اصلاحات بود بخشی از آن را اجرا کردیم. مثلاً تمام ذی‌حساب‌ها رفتند و هنوز هم نیستند که از آثار آن مصوبه است. اما بعد اجرای آن دست دولت نهم و دهم افتاد. البته لازم به ذکر است که از سال ۷۶ که ایده جاری شد تا به قانون رسیدن آن، تمام گام‌های اجرایی را برداشته بودیم

و تمام اختیارات وزارت را واگذار کردیم و بعد قانون را تصویب کردیم. چون واگذاری خیلی از اختیارات قانون نمی‌خواست. سال ۸۴ که قانون اضافه و تحویل دولت نهم و دهم داده شد، علیرغم اینکه هم در قانون وزارت و هم برنامه‌ی چهارم بود، مسیری کاملاً معکوس طی شد. اتفاقاً در دولت نهم و دهم همین قانون در برنامه‌ی پنجم قوی‌تر هم شد چون خیلی پرستیژ داشت. اما در عمل عکس آن اجرا شد و اختیارات بازپس گرفته شد. تا سال ۹۲ مسیر معکوس و تمرکزگرایی شدیدی تجربه شد. سال ۹۲ خوشبختانه دولت عوض شد و دیدگاه‌های دکتر روحانی در سخنرانی‌های ایشان در مورد اختیارات دانشگاه‌ها منطبق بر پارادایم‌های حاکم بر دولت اصلاحات بود. خوشبختانه دوستان تلاش دارند این قانون در برنامه‌ی ششم هم درج شود. خوش‌بین هستیم که تیم دولت یازدهم این قانون را اجرایی کنند.

با توجه به صحبت‌های شما، استقلال دانشگاه‌ها به‌سادگی با عوض شدن یک دولت می‌تواند زیرسوال برود. آیا با این اوصاف وجود تشکل‌های سیاسی ممکن است باعث سوءاستفاده از دانشجویها بشود؟

قبل از پاسخ به این سؤال باید به این نکات توجه کرد. یک بحث قانون، یک بحث مسئولین و سلیقه‌های آن‌ها و بحث دیگر افکار عمومی است. قانون، مسئولین و افکار عمومی در کنار هم تضمین‌کننده‌ی دستاوردها هستند. چند مشکل داریم. سلیقه‌های فردی قوی‌تر از قانون عمل می‌کنند. مثلاً قانون برنامه‌ی چهارم و پنجم روی میز هست ولی هشت سال مخالف آن عمل شده و هیچ نظارتی بر آن نیست. متأسفانه مسئولین منطبق بر قانون نمی‌شوند بلکه قانون منطبق بر مسئولین می‌شود. متأسفانه در دانشگاه‌ها، تشکل‌ها بیشتر درگیر بحث‌های خودشان هستند. کمتر تشکل سیاسی، صنفی، اجتماعی و فرهنگی وجود دارد که به این دغدغه‌ها فکر کنند. بیشتر درگیر این هستند که چه کسی به مجلس رفت، برجام چه شد و... تشکل‌ها به این فکر نمی‌کنند که اینجا دانشگاه من است و در آن درس می‌خوانم و باید به‌عنوان نماینده‌ی افکار عمومی به دولت و وزارت علوم فشار بیاورم که چرا دانشگاه‌ها مستقل نیستند. درحالی‌که حضور تشکل‌ها یکی از کارکردهایش تبدیل‌شدن به یک فشار از طرف افکار عمومی به وزارت علوم است. بخشی از مأموریت تشکل‌ها حفظ و حراست از استقلال خودشان است. تشکل‌ها اگر دغدغه‌های جدیدی خلق کنند و دوروبر خود را ببینند دچار تنوع کارکردی هم می‌شوند. دانشگاه را نباید رها کرد و درگیر احزاب شد.

در رنج پارسی بودن

• **فؤاد زیدانلو**

نام بهرام بیضایی برای نگارنده همیشه همراه بوده با تصویر مردی سپیدموی که ابروهای پرپشتش در هم گره خورده و چشم‌های بُراق و نافذی که در کمتر عکسی از او دیده‌ام به لنز دوربین زل زده باشند. چهره‌ای باصلابت، خشن و شاید اساطیری؛ موضوع محبوب خود بیضایی. اما نام او برای تئاتر ایران بیشتر از این حرف‌هاست. تئاتری که در اوایل دهه‌ی چهل به دو سوی مخالف کشیده می‌شد. یک جریان که در ارتباط با مردم بود و به‌واسطه‌ی این ارتباط رفته‌رفته به محافظه‌کاری می‌گرایید و یک جریان که دارای نوآوری‌های سرشار بود و از عموم مخاطبین فاصله می‌گرفت. بیضایی با سنتزی که بین این دو عرصه ایجاد کرد توانست مسیر تئاتر نوین را تغییر دهد اما نکته‌ای که بیضایی را قابل‌ستایش می‌کند نه آشتی بین دو جریان تئاتری ایران در آن سال‌ها، که ارائه‌ی گونه‌ی جدیدی از نمایش در ایران است، گونه‌ای که بعدها به نام تئاتر ملی شناخته می‌شود. طرchi که شاهین سرکسیان آن را در ذهن داشت اما اسباب اجرای آن را خیر. تا قرعه بنام بیضایی بیفتد. شخصی که سرگذشت تئاتر معاصر را مشاهده کرده بود، انباشتی پژوهش یافته از خرده‌آیین‌ها و ادبیات نمایشی قدیم به همراه داشت و بخشی از جوانی خود را به اندیشه در باب اساطیر پرداخته بود. او به نگارش آثارِ همت گماشت که ریشه‌ی آن‌ها در افسانه و تاریخ ایران بود. علاوه بر این‌ها ارائه‌ی نوآوری‌هایی در عرصه‌ی درام‌نویسی فارسی و از آن مهم‌تر معرفی زبانی منحصربه‌فرد در آثارش تبدیل به نقطه‌ی عطفی در تاریخ تئاتر ایران شد.

بیضایی و مأموریت غیر ممکن نویسنده

• **صالح بندار بیدخش**

«اگر قرار باشد دستگاه دولت از مسئولیت بگوید و ما هم بگوییم، من به این مسئولیت مشکوکم، اگر قرار است او درباره‌ی آزادی بگوید و ما هم، من به این آزادی مشکوکم.»

جملات پایانی بهرام بیضایی در سخنرانی شب سوم مراسم «ده شب گوته»

این به این موضوع نمی‌پردازد و نگارنده امیدوار است در فرصتی دیگر بحث بیضایی و تصور وجود «دیگری» را به‌طور مفصل پی بگیرد. سال‌های پس‌ازاین، چه از نظر سینمایی و چه تئاتری، سال‌های پرباری برای بیضایی است. ساخت فیلم‌های «کلاغ»، «چریکه‌ی تارا» و «غریبه و مه»، نوشتن چند فیلم‌نامه و طرح ناتمام، و همچنین انتشار پژوهش‌هایی در مورد تئاتر ژاپن و چین که همچنان از مهم‌ترین منابع دانشجویان هنر است، مجموعه‌ی فعالیت‌های بیضایی در پیش از انقلاب را تکمیل می‌کند. و این‌ها همه در کنار انتقال او به دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران به‌عنوان استادیار تمام‌وقت و مدیریت او در رشته‌ی هنرهای نمایشی به خواست دانشجویان است.

نکته‌ی دیگری که مهم به نظر می‌رسد، حضور بیضایی در بین سخنرانان «شب‌های شعر گوته» است. مراسمی که با همکاری کانون نویسندگان ایران و انجمن روابط فرهنگی ایران و آلمان (انستیتو گوته) در فضای سبز سفارت آلمان در تهران برگزار شد. بیضایی سخنران شب سوم بود. شب‌های پیش از آن و دوره‌های قبلی این مراسم بدون حادثه‌ی خاصی سپری شده بود ولی سخنرانی بیضایی نقطه اوج ماجرا بود. محمدعلی سپانلو، شاعر، ماجرا را این‌گونه به یاد می‌آورد: «بیضایی رفته بود تا گزارشی درباره وضعیت تئاتر بدهد، اما فضا را که دید، التهاب مردم را که دید، یادداشتی که از پیش آماده کرده بود را کناری گذاشت و سخنرانی‌ای کرد که امروز هم برای ما ملموس است. سه سال قبل از آن، سعید سلطان‌پور و رفقاییش به تئاتر «سلطان مار» بیضایی حمله کرده بودند و تئاتر را به هم زده بودند. او خواسته بود افسانه‌ی قدیمی سلطان مار را اجرا کند که به مذاق این آقایان خوش نیامد و زدند و به هم ریختندش. وقتی که در سال ۱۳۵۸ بچه‌های حزب‌اللهی تئاتر «عباس آقا کارگر ایران ناسیونال» سلطان‌پور را به هم زدند، تهران مصور مصاحبه‌ای با من کردند و همان‌جا گفتم ما می‌گوییم این کار درستی نیست ولی سلطان‌پور خودش بنای این کارها را گذاشته و او حق اعتراض ندارد ولی ما همیشه می‌گوییم به هم زدن تئاتر کار بدی است.»

او در این سخنرانی از نوع دیگری از سانسور گفت. سانسوری که توسط افکار عمومی اعمال می‌شود. او معتقد بود افکار عمومی که اجازه‌ی رشد نمی‌یابند خود به سدی در مقابل افکار جدید هنرمندان تبدیل می‌شوند و این سطحی نگاه‌داشتن مردم، خود نوعی از سانسور است. بیضایی در سال ۱۳۵۸ نمایش «هرگ یزدگرد سوم» را در تالار چارسو به روی صحنه برد. نمایشی که از آن به‌عنوان یکی از بهترین کارهای تاریخ تئاتر ایران یاد می‌کنند. در سال ۱۳۶۰ بیضایی این نمایش را با همان گروه بازیگران و با امکانات محدود مقابل دوربین برد. اثری که تا به امروز در محاق توقیف مانده است. در همین سال، بیضایی پس از بیست سال کار دولتی از دانشگاه تهران اخراج شد.

سال‌های آینده، روزهای خوبی برای بیضایی نبود. سال‌هایی مملو از فیلم‌نامه‌های ساخته نشده و طرح‌های ناتمام مانده. فیلم «باشو، غریبه‌ی کوچک» در سال‌های جنگ به بهانه‌ی مضمون ضد جنگ پس از چهار پیش‌نمایش برای چهار سال توقیف شد. این فیلم که می‌توان آن را درخشان‌ترین فیلم کارنامه‌ی کاری بیضایی دانست درباره‌ی رابطه‌ی کودکی جنگ‌زده، به نام «باشو» با بازی «عدنان عفروایان» و مادری اهل شمال کشور با بازی «سوسن تسلیمی» است. ارتباط این دو نفر که حتی زبان یکدیگر را نمی‌فهمند ماجراهای فیلم را شکل می‌دهد.

پس از توقیف این فیلم بیضایی با مرگ پدر و مهاجرت خانواده‌اش از ایران مواجه شد. خود او نیز پس از ساخت فیلم «شاید وقتی دیگر» که با درگیری‌های زیادی همراه بود ایران را در سال ۱۳۶۷ به‌قصد پیوستن به خانواده‌اش ترک کرد. این اولین مهاجرت از سریال سه قسمتی مهاجرت‌های او بود.

او سال بعد دوباره به ایران بازگشت و تلاش‌هایش را پی گرفت. در سال ۱۳۷۰ «مسافران» را ساخت و تا سال ۱۳۷۵ که دوباره از ایران خارج شد، موفق به ساختن فیلم دیگری نشد.

پس از پیروزی اصلاح‌طلبان در دوم خرداد ۷۶ دوباره به ایران بازگشت. تا سال ۱۳۸۰ که فیلم «سگ‌کشی» اکران شد چند تئاتر از جمله «کارنامه‌ی بندار بیدخش» را روی صحنه برد.

سگ‌کشی از نظر منتقدان و همچنین در گیشه، تجربه‌ی موفقیت‌آمیزی بود. بیضایی در مصاحبه‌ای با ماهنامه‌ی تجربه با عنوان «سگ‌کشی اینهای بود که خود را در آن دیدند» در مورد این فیلم و فیلم آخرش «وقتی همه خوابیم» می‌گوید: «سگ‌کشی» و «وقتی همه خوابیم» خودشان دو آینه‌اند که خیلی‌ها خودشان را در آن‌ها دیدند و کسانی هم خوش نداشتند خودشان را چنان‌که هستند ببینند؛ و پایان هر دو فیلم در مقایسه با واقعیت جاری حتی بیش از اندازه امیدوارانه است. در «سگ‌کشی» گلرخ کمالی می‌رود که تجربه‌های تلخ و گران‌تمام‌شده‌اش را بنویسد؛ یعنی با گریز از جهان مهارنشده‌ی سوداگری به عمل خلافه‌ی نوشتن رو می‌آورد که هزار مانع سر راه آن است. در «وقتی همه خوابیم» پرند پایا برای همان عمل خلافه اشک می‌ریزد که روزی به آن دل بسته بود؛ گرچه خوش‌بینانه می‌گوید گریه‌اش تمرینی است برای نقشی که شاید روزی بازی کند. امید از این بالاتر؟»

بیضایی با یک دوجین کار اجرا شده و چند برابر فیلم‌نامه و نمایش‌نامه‌ی اجرا نشده‌اش همچنان به روش خودش از امید می‌گوید. به قول خودش بیش از اندازه امیدوارانه در مقایسه با واقعیت جاری.

بهرام بیضایی کیست؟ چگونه می‌شود در هزار و صد کلمه تمام جوانب زندگی و فعالیت‌های او را بررسی کرد بدون این‌که بخشی از زندگی پرکارش، از قلم بیفتد؟ از کجا باید شروع کرد و کارنامه‌ی پروپیمان او را روایت کرد؟ بهتر است با این شروع کنیم.

او نویسنده است. از همان روزهای دبیرستان البرز، قلمش شهره‌ی شهر می‌شود. هم‌دوره‌ی «داریوش آشوری» است و نقل است که انشاهای هرکدامشان دست‌به‌دست می‌چرخیده و بارها و بارها خوانده می‌شده. با خوش‌شانسی از خدمت نظام معاف شده و وارد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران می‌شود اما تحصیل را ناتمام می‌گذارد و به استخدام اداره‌ی ثبت‌اسناد و املاک دماوند در می‌آید. در همین روزهاست که پژوهش در تاریخ تئاتر ایران را شروع می‌کند. بیضایی در سال‌های دانشگاه با شبیه‌خوانی و تیزبه آشنا شده و در دوران فراغت از تحصیل دل‌بسته‌ی قابلیت‌های فراوان آن برای طرح مسائل امروزی و به‌اصطلاح روزآمد کردن این مهم‌ترین سبک در تئاتر ایرانی می‌شود.

چاپ اولین مقالاتش در مجله‌ی «سینما»، «گاهنامه آرش» و به‌خصوص مجموعه مقالات «نمایش در ایران» در مجله‌ی «موسیقی» باعث می‌شود در سال ۱۳۴۱ به اداره‌ی هنرهای دراماتیک منتقل شود.

در این دوره است که به‌طور مستقیم با گروه‌های تئاتری به‌عنوان مدیر صحنه، ویراستار متن، طراح صحنه و لباس همکاری می‌کند و اولین نمایش‌نامه‌ها و برخوانی‌هایش نوشته می‌شود. برخوانی «آرش». خیمه‌شب‌بازی «عروسک‌ها» و نمایشنامه‌ی «پهلوان اکبر می‌میرد» محصول این دوره است.

فعالیت‌های او به‌عنوان نویسنده، کارگردان و پژوهشگر تئاتر تا سال ۴۷ از او چهره‌ای شناخته‌شده در بین اهالی فرهنگ و ادب ساخته و در این سال به همراه سیمین دانشور، جلال‌آل احمد، به‌آذین و جمعی دیگر از نویسندگان، «کانون نویسندگان ایران» را پایه می‌گذارد. هدف این جمع مبارزه با سانسور رژیم شاه و فراهم کردن فضای بهتر برای نویسندگان است. البته بیضایی در پی حوادث انقلاب در سال ۱۳۵۷ از این کانون جدا می‌شود.

ورود او به سینما پس از طرح‌های نافرjامی برای تلویزیون با فیلم کوتاه «عمو سیبیلو» به دعوت «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» صورت می‌پذیرد. در سال ۱۳۵۱ اولین فیلم بلندش، «رگبار» با بازی پرویز فنی‌زاده، پروانه معصومی و محمدعلی کشاورز پس از درگیری‌های زیاد با تهیه‌کننده و چند نوبت تعطیلی فیلم‌برداری نهایتاً به اتمام می‌رسد. بیضایی در نامه‌ای که پس از اتمام فیلم منتشر می‌شود، می‌نویسد: «درست روشن نیست که ما چرا رگبار را ساختیم. هیچ نوع حساب و نقشه و نشانه‌ای ساخته شدن این فیلم را تأیید نمی‌کرد. به یک

معنی حتی سرمایه‌ای هم برای شروع کار در دست نبود. در حقیقت ما با دست خالی به کاری دست می‌زدیم که تمام شرایط جاری و تمام سینمای عریض و طویل رسمی از قبل آن را نفی می‌کرد. ما گفتیم اگر نشد چیزی از دست نخواهیم داد. ولی اگر نمی‌شد چیزی مهم از دست می‌رفت، و آن امید به این بود که کسی قدمی بردارد… ما از همه‌ی دوستی‌ها و آشنایی‌ها و امکانات شخصی‌ای که داشتیم کمک گرفتیم. از هر کس که قدمی به خاطر ما برداشت متشکریم، و برای هر کس که سدی پیش پای ما گذاشت، یا پوزخندی از دور به ما زد، آگاهی و فرهنگ بیش‌تر آرزو می‌کنیم. ما متأسفیم که به خاطر ضعف مالی و غیاب امکانات فنی نتوانستیم بعضی صحنه‌ها را آن‌طور که آرزو داشتیم بسازیم، اما این فقط یک مسئله‌ی تکنیکی است و اصل کار را پنهان نمی‌کند… فیلم رگبار با حداقل سرمایه، با حداقل امکانات، با درگیری‌های مختلفی که تهیه‌کننده‌اش بارها معوق کرد، با قلیل‌ترین گروه فنی در طول پنج ماه، و به کمک حافظه ساخته شده، و در بسیاری موارد کاری غیر از این‌که شد، لاقل در این شرایط و برای این گروه، امکان‌پذیر نبوده است. اما از طرف دیگر رگبار با شوق سرشار بسیاری از کارکنان و بازیگرانش به وجود آمد، و تنها ادعایش این است که نخواسته است دروغ بگوید.»

این نامه از این جهت مهم است که برای اولین بار صحبت از «دیگری» می‌کند که در تلاش است با سنگ‌اندازی، مانع به ثمر نشستن تلاش‌های بیضایی در مقام هنرمند شود. این مضمون تقریباً در تمام مصاحبه‌ها و یادداشت‌ها و حتی فیلم‌های سینمایی و نمایش‌نامه‌های او، چه پیش و چه پس از انقلاب تکرار می‌شود. به‌عنوان مثال، بیضایی در مصاحبه‌ای که به‌ضمیمه‌ی دی‌وی‌دی فیلم «شاید وقتی دیگر» منتشر شد از ماجراهای گرفتن پروانه‌ی ساخت برای این فیلم می‌گوید. او از مسئولی حرف می‌زند که در جلسه‌ی پروانه‌ی ساخت گفته: «بگذارید این فیلم را بسازد تا آبرویش برود.» بیضایی بر این اعتقاد است که «آن‌ها گذاشتند این فیلم را بسازم چون فکر می‌کردند نتیجه‌اش افتضاح است.» این نوشتار بیشتر از



بیضایی در آثارش زمان و مکان را در هم می‌ریزد و ادوار تاریخی را در هم می‌پیچد گویی بخواهد بیان کند دیروز تصویر دیگر و تمثیلی استعاری از امروز است و به‌واسطه‌ی همین رویکرد فلسفی، اسطوره‌ها سازوکار ابرناسانی‌شان را از دست می‌دهند. غالب قهرمان‌های او درگیر مسئله‌ی هویت خویش‌اند. انگار آرش انسانی ساده است که در جهان مدرن به دنبال جایگاهش می‌گردد و در جدال با روان فردی خود بین قهرمان و ضدقهرمان پاندول‌وار در حرکت است. نگاه او به زنان نیز در جمله‌ی آثارش در مغایرت با روبه‌ی تاریخ در فرهنگ عامه‌ی ماست. زنان او بدل به نشانه‌های مقاومت در برابر تعصب و سنت‌گرایی کاذب می‌شوند. سیمای زن در آثار او تحول‌یافته و قهرمانانه است؛ هرچند قهرمانی که به دوران شکست تعلق دارد. اینجاست که بین بیضایی و اسلاف او فاصله‌گذاری باید کرد. هرچند بیضایی اولین کسی نیست که سنت و آیین را دستمایه‌ی آثارش قرار می‌دهد اما او اولین کسی است که از نظر‌گاه فلسفی اسطوره‌های فارسی را(؟) می‌سازد و کوشش می‌کند با ارائه‌ی زبانی آهنگین و گاهاً شاعرانه که ریشه در ادبیات غنی فارسی دارد ارتباطی بین دغدغه‌مندی انسان معاصر و گرفتاری در دل تاریخ ایجاد کند و این بدعت بیضاییست. اما افسوس که قدر او دانسته نشد و مورد بی‌مهری‌های فراوان قرار گرفت. چنان‌که خودش می‌گوید: «من چند تئاتر و چند فیلم بیشتر نساختم اما به‌واقع به‌اندازه‌ی چندین تئاتر و چندین فیلم دیده‌ام.» یا در جایی دیگر می‌گوید: «مرا هجده سال ممنوع‌الصحنه کردند اگر اصلاً همچین کلمه‌ای وجود داشته باشد.» حقیقت مطلب این است که همان‌طور که دولت‌آبادی می‌گوید: «بنای تئاتر با انقلاب فروریخت.» و سرنوشت افرادی چون سمندریان، بیضایی، رادی و… بهتر از یکدیگر نبود. مايلم برای پایان‌بندی این مطلب جمله‌ای از خود بیضایی نقل کنم. او می‌گوید: «بزرگ‌ترین لطفی که به من می‌کنید این است که بادم نیاورید بهرام بیضایی هستم.»



گاهنامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی
سال دوم، شماره هشتم، دی ۹۴
شماره مجوز: ۹۲۲۲۲۴

شماره همراه: ۰۹۳۵۴۰۷۴۷۱۵
پست الکترونیکی: nashrie.baztab@gmail.com

صاحب‌امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر:
علیرضا هاشم‌نژاد

ویراستار:
محمد حمیدی

طراح لوگو و صفحه‌آرا:
امیررضا رنگ‌آمیز

نشریه بازتاب و انجمن اسلامی
دانشجویان نواندیش از علاقه‌مندان
دعوت به همکاری می‌کند.

همکاران:

مهدی طاهریان، هدی جاودانی، عاتکه ابراهیمی، دانیال حسنی، سروش فرشچین، فرنام شکیبافر، عارفه عطامنش، ابوالفضل رضایی، صالح بندار بیدخش، سروش معروضی، هما خدادادی، فواد زیدانلویی، رضا امیرزاده و با سپاس فراوان از یاسر میردامادی

◀ اجتماع

زن ایرانی

هر زن ایرانی، بدون اجازه‌ی همسرش ممنوع‌الخروج است

• عارفه عطامنش - فیزیک ۹۰

نیلوفر اردلان، فوتسالیست تیم ملی کشورمان به دلیل مخالفت مهدی توتونچی همسر این بازیکن با خروج وی از کشور، توانایی شرکت در جام ملت‌های آسیا را پیدا نکرد.

بر اساس قانون گذرنامه در ایران، صدور گذرنامه‌ی زن متأهل، منوط به اجازه و موافقت کتبی شوهر است و حتی بعد از صدور گذرنامه، شوهر می‌تواند امکان خروج از کشور را در هر مرحله‌ای از همسر خود بگیرد.

نیلوفر اردلان برای حل این مشکل، از مسئولین درخواست رسیدگی کرد: «من هم سرباز تیم ملی هستم و می‌خواستم برای پرچم کشورم بجنگم، تیم ملی و کادر فنی به وجود من احتیاج دارند و نمی‌توانم ملی‌پوشان را همراهی کنم.»

در همین راستا فعالین حقوق زنان، برای حمایت از این ورزشکار کشورمان، حدود ۱۰۰۰۰ امضاء جمع‌آوری نمودند و بیش از ۱۰۰۰ ایمیل، به خانم‌ها، «شهیندخت مولاوردی»، معاون امور زنان و خانواده و «لهم امین‌زاده» معاون حقوقی رئیس‌جمهور ارسال کردند که واکنش آن‌ها را در پی داشت.

مولاوردی در این رابطه اظهار داشت: «معاونت زنان و خانواده به جد به دنبال اصلاح قانون است، تا زمانی که این قانون اصلاح نشود که پیش‌بینی می‌کنم به این زودی‌ها اصلاح شود به دنبال استثناء‌ها خواهیم رفت و قطعاً برای خروج زنان موفقمان از کشور تلاش می‌کنیم.»

البته این گفته‌ها و حمایت فعالین حقوق زنان منجر به تغییری در وضعیت این بانوی ورزشکار نشد و بسیاری از مراجع سنتی در برابر هرگونه تغییر و تحول قوانین در این زمینه مخالفت ورزیدند. در نهایت تیم ملی بدون حضور وی در جام ملت‌های آسیا به قهرمانی دست یافت.

مهدی توتونچی در این رابطه گفت: «قسمت همسر

◀ اجتماع

همه‌ا

از عرش به فرش

• دانیال حسنی - زمین‌شناسی ۹۱

هواپیمایی ملی ایران با هما‌ایرلاین حامل پرچم ایران در سطح جهانی است. همایی که روزگاری مشغول رقابت با کوانتاس و ایر فرانس بود اما امروز آن‌قدر فرسوده است و ناتوان که هواپیمایی ماهان مهم‌ترین رقیب اوست و حتی تاب‌توان رقابت با ماهان را هم دیگر ندارد و روزگار رکوردشکنی‌هایش هم تمام شده. در این مختصر نگاهی می‌کنیم به هما و روزهای طلایی‌اش در گذشته.

تا قبل از دهه‌ی ۴۰ در ایران دو شرکت هوایی مشغول فعالیت بودند؛ یکی «پرشین‌ایرویز» یا پارس که حمل بار انجام می‌داد و دیگری «پارتین‌ایرویز» که با داشتن چند هواپیمای یونکرس و داگلاس‌دی‌سی به جابه‌جایی مختصر مسافر در چند مسیر هوایی می‌پرداخت. در بیست‌ویک بهمن ۱۳۴۰ با تصویب دولت این دو شرکت هواپیمایی ادغام شده و هواپیمایی ملی ایران با علامت اختصاری و سمبل «هما» تأسیس شد. آرم آشنای هما که هر ایرانی آن را می‌شناسد ادوارد زهرابیان در سال ۴۱ طراحی نمود. آرمی که در سال‌های طلایی فقط آشنای ایرانیان نبود و در همه‌ی جهان اعتباری داشت.

نقطه عطف تاریخ هما که می‌شود آن را شروع حرکت به سمت دوران طلایی هما نامید باید اولین پرواز هما با هواپیمای جت در سال ۱۳۴۴ دانست که با یک فروند بوئینگ ۷۲۷-۱۰۰ در مسیر تهران بیروت انجام شد. هما هم مثل تمام بخش‌های دیگر ایران از رشد طلایی اقتصاد ایران متأثر شد. ازدیاد درآمد نفتی و بودجه‌ی قابل‌توجهی که در اختیارش بود از یک‌سو و از سوی دیگر رابطه‌ی قوی دولت ایران با شرکت‌های تولید هواپیما و نفوذ ایران در آن‌ها همه و همه دست‌به‌دست هم می‌داد تا هما بهترین روزهای خود را سپری کند. هما در سال ۱۳۵۰ تعدادی بوئینگ ۷۲۷-۱۰۰ و تعدادی بوئینگ ۷۲۷-۲۰۰ را وارد ناوگان هوایی خود کرد و اولین خط هوایی در جهان

من این بود که در مسابقات قهرمانی آسیا غایب باشد و تیم بدون او قهرمان شود. من در جایگاهی نیستم که بخواهم مخالف منافع ملی باشم، اما روی زندگی شخصی‌ام و حفظ آرامش آن اصرار زیادی دارم» متأسفانه بازیکنان تیم ملی، از ظرفیت‌های خود برای ایجاد فشار اجتماعی استفاده نکردند. همان‌طور که از مردان والیبالیست تیم ملی انتظار می‌رود در برابر عدم امکان حضور بانوان در ورزشگاه، دست به اعتراض و یا اعتصاب بزنند، داشتن چنین انتظاری از بانوان فوتسالیست ایران غیرمنطقی نیست.

هرچند باید توجه داشت حضور نداشتن وزیر و جمعیت کم مردم در مراسم استقبال از این قهرمانان، نشانه‌ی پایین بودن سرمایه‌ی اجتماعی این ورزشکاران است و توان چانه‌زنی و حمایت آن‌ها را از نیلوفر اردلان پایین خواهد آورد.

صداوسیما بر اساس روال همیشگی، این مسئله را در سکوت خبری قرار داد. متأسفانه با وجود تلاش حامیان حقوق زنان، برجسته‌سازی این ورزشکاران به‌خوبی انجام نشد و این عدم حمایت مردمی، به‌اندازه‌ی جدی بود که فشارهای مختلف سنتی و خانوادگی نیلوفر اردلان را بر آن داشت که تا حدودی از موضع خود عقب‌نشینی کند.

این بازیکن تیم ملی فوتسال بانوان ایران گفت: «من فقط مشکلم را مطرح کردم و خواستم راه‌حلی برای آن پیدا کنم و اصلاً این موضوع ربطی به غریبه‌ها ندارد که بخواهند در این مورد نظر بدهند ... برای رسانه‌های معاند که این‌گونه از مشکل من سوءاستفاده کردند، تأسف می‌خورم. من به‌عنوان یک زن مسلمان ایرانی، سرباز تیم ملی کشورم هستم و امیدوارم که این رسانه‌ها دست از شیطنت خود بردارند.»

در چنین شرایطی، قبل از ایجاد انگیزه برای هرگونه تغییر در ساختار قانونی کشور، شاید باید توجه مردان و زنان حامی حقوق زنان را به تغییرات نرم فرهنگی جلب کرد. زنان جوان می‌توانند حق و کالت برای خروج از کشور را یکی از شروط عقد خود در نظر بگیرند و مردانی که در حال حاضر متأهل هستند می‌توانند با اعطای این حق به همسرشان، حسن نیت خود را ثابت کنند و با این حرکت اجتماعی، به‌تدریج عرف جامعه را تغییر دهند.

این رویداد، بار دیگر به ما گوشزد می‌کند که نیاز فعلی جامعه‌ی ما اصلاحات از پایین و ایجاد دغدغه‌ی عمومی برای حمایت از حقوق زنان و اقلیت‌های قومی و فکری است.

◀ مقاله

نجات زمین در پاریس!

سروش فرشچین -
مراجع و آب‌خیزداری ۹۰

آنچه این روزها از آن به‌عنوان گرمایش جهانی (Global Warming) نام برده می‌شود در حقیقت افزایش میانگین درجه حرارت زمین در نزدیکی سطح آن است. تحقیقات دانشمندان نشان می‌دهد در طول یکصد سال گذشته میانگین دمای هوا در نزدیکی سطح زمین بین ۰٫۱۸ تا ۰٫۷۴ درجه‌ی سانتی‌گراد افزایش یافته است. هیئت بین‌الدولی تغییرات آب و هوایی (IPCC) که مرجعی معتبر در زمینه تغییرات آب و هوایی و تأثیرات گرمایش جهانی است، در گزارشی اعلام کرد: «بیشتر افزایش دمایی که از اواسط قرن بیستم در کره‌ی زمین مشاهده شده، مربوط به گازهای گلخانه‌ای است که انسان‌ها تولید کرده‌اند.»

مدل‌های تغییرات آب و هوایی که IPCC طراحی کرده است، نشان می‌دهد در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۱۰۰ میلادی میانگین دمای هوای سطح زمین بین ۱٫۱ تا ۶٫۴ درجه سانتی‌گراد افزایش می‌یابد. هرچند اغلب بررسی‌ها تنها به نشان دادن نتایج گرمایش جهانی تا سال ۲۱۰۰ میلادی اکتفا می‌کنند، اما دانشمندان معتقدند حتی اگر میزان گازهای گلخانه‌ای جو زمین ثابت بماند، اثرات آن تا پایان هزاره سوم پابرجا خواهد بود. یخ‌های قطبی آب می‌شوند، سطح آب دریاها بالا می‌آید و فصل‌ها شدت بیشتری می‌گیرند. یعنی زمستان‌ها سردتر از همیشه خواهد بود و تابستان‌ها گرم و خشک. این ماجرا بر کشاورزی که یکی از کلیدی‌ترین صنایع موجود روی زمین است تأثیر ناخوشایند می‌گذارد. گرمایش جهانی اثرات ناخوشایند فراوانی بر زندگی انسان‌ها و جانوران روی آن دارد. دانشمندان پیش‌بینی در مورد اثرات سوء گرمایش جهانی را تا آنجا پیش برده‌اند که می‌گویند با گرم شدن تدریجی زمین، به‌زودی نوع محصولات کشاورزی زمین‌ها هم تغییر خواهد کرد.

در سال ۱۹۹۷، سازمان ملل متحد اجلاسی را در شهر کیوتو ژاپن برگزار کرد. نتیجه‌ی این اجلاس تنظیم معاهده‌ای در مورد کاهش گازهای گلخانه بود. پیمان‌نامه‌ای که به پیمان کیوتو معروف شد. بر اساس این پیمان‌نامه، کشورهای توسعه‌یافته از جمله ژاپن ملزم شدند که میزان خروج گازهای

گلخانه‌ای خود را تا سال ۲۰۱۲ میلادی تا ۵٫۲ درصد کاهش دهند. مبنای این کاهش میزان تولید گاز گلخانه‌ای در سال ۱۹۹۰ در آن کشورها بود. اما به دلیل مخالفت‌های آمریکا و استرالیا این پیمان‌نامه عملاً عملیاتی نشد! در این بین جلسات و نشست‌های مختلفی برگزار شد تا این‌که در سال ۲۰۰۹ جلسه‌ای در کپنهاگ برگزار گردید. این پایان کار نبود و این دغدغه برای پایان دادن به مشکلات ناشی از افزایش گازهای گلخانه‌ای همچنان ادامه داشت و نشست اقلیمی که در کپنهاگ برگزار شد نیز نتایج درخشانی برای جهان نداشت.

اما از زمانی که بحث جلسه‌ی سران کشورهای مختلف در پاریس مطرح شد برای تمامی مردم جهان کورسوهای امیدی روشن شد. این اجلاس از جنبه‌ی بین‌المللی واقع‌ی بسیار مهمی بود؛ چون فرصت مهمی بود برای حضور و بحث سران کشورها در موضوع تغییرات آب و هوایی برای شکل گرفتن یک تفاهم جدید که بتواند جلوی عواقب و عوارض تغییر اقلیم را بگیرد و مانع خسارت‌های بیشتر به کشورها و جوامع مختلف شود. در این بین ایران از جمله کشورهایی است که افزایش دما و خشک‌سالی ناشی از تغییرات آب و هوایی، اثرات منفی بسیاری بر آن داشته است. گفتنی است، در دو دهه‌ی گذشته تغییرات آب و هوایی موجب مرگ بیش از ۶۰۰ هزار نفر و ضرر اقتصادی حدود یک هزار میلیارد دلاری به کشورهای مختلف شده است. تأکید دانشمندان بر ضرورت کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای برای کاهش خسارات و تلفات ناشی از فجایع اقلیمی، همچنین رسیدن به یک توافق عملی در این مورد طی نشست جهانی پاریس، به دلیل همین تأثیرات منفی است.

رئیس سازمان محیط زیست کشورمان به‌عنوان نماینده‌ی رئیس‌جمهور در این جلسات شرکت کرد و از جانب جمهوری اسلامی ایران برنامه‌ی خود را به اجلاس پاریس اعلام نمود، بر این اساس تصمیم دولت کاهش چهار درصدی انتشار گازهای گلخانه‌ای در برنامه‌ی جمهوری اسلامی ایران است و به این اجلاس اعلام شده است که در صورت رفع کامل تحریم‌ها و همکاری‌های بین‌المللی این رقم به ۱۲ درصد افزایش خواهد یافت. او همچنین پیشنهاد کرد که اجلاس آب‌وهوا آثار جنگ و درگیری‌های مسلحانه در بحث تغییر اقلیم را نیز به‌طور دقیق بررسی کند. یعنی رد پای کربن‌های ناشی از جنگ و ناامنی‌ها را باید محاسبه کند.

با این توضیحات خواه‌ناخواه از تأثیر تحریم‌ها بر محیط زیست نیز مطلع می‌شویم و امید داریم به رفع کامل تمام تحریم‌ها برای نجات محیط زیست کشورمان. در پایان این اجلاس تصمیماتی گرفته شد که قابل بررسی است.

هدف بلندمدت توافق پاریس این است که گرمایش زمین به ۲ درجه‌ی سانتی‌گراد نرسد و در صورت امکان، از ۱٫۵ درجه افزایش نیابد. میانگین دمای زمین تاکنون ۱ درجه نسبت به دوران پیشاصنعتی، افزایش یافته است. کشورهای جهان پذیرفتند که برای دستیابی به هدف یادشده، افزایش تولید گازهای گلخانه‌ای را - در اولین زمان ممکن - متوقف کنند. همچنین قرار است در زمانی پس از سال ۲۰۵۰، میزان آلاینده‌های جوی توسط بشر، به‌اندازه‌ای برسد که جنگل‌ها و اقیانوس‌های زمین قادر به جذب آن باشند. کشورهای جهان پذیرفتند که برای دستیابی به هدف بلندمدت پیمان پاریس، هر پنج سال اهداف مربوط به کاهش حجم آلاینده‌ی صنایع خود را بازنگری و اصلاح کنند.

انتظار می‌رود تنها کشورهای توسعه‌یافته، میزان آلاینده‌ی خود را به‌گونه‌ای چشمگیر کاهش دهند. کشورهای درحال‌توسعه نیز تشویق شده‌اند تا متناسب با افزایش توانمندی‌هایشان به‌تدریج برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای اقدام کنند. کشورهای درحال‌توسعه تا زمانی که به آن درجه از توانمندی برسند، تنها باید مراقبت کنند که هم‌زمان با رشد اقتصادی، انتشار گازهای گلخانه‌ای را افزایش ندهند.

توافق پاریس به‌ویژه برای کشورهایی که با گرمایش زمین تهدید می‌شوند، یک پیروزی بوده است. در توافق آب و هوایی جدید، بخشی به توصیف آسیب‌ها و فجایعی اختصاص یافته است که دگرگونی‌های جوی مربوط هستند. آمریکا مدت‌ها مخالف گنجاندن چنین فصلی در پیمان آب و هوایی بود؛ زیرا از این امر نگرانی داشت که برخی بخواهند با اقامه دعوا در دادگاه و به استناد این پیمان، غرامت خواهی کنند. درنهایت، فصل یادشده به قرارداد گنجانده، اما «پی‌نوشتی» نیز بدان افزوده شد که تأکید می‌کند این رخداده‌ها قابل غرامت خواهی نیست.

باین‌وجود اجلاس پاریس را می‌توان اجلاسی مثبت در جهت نجات محیط زیست ارزیابی کرد، و از حضور ایران به‌عنوان کشوری تعیین‌کننده در این اجلاس می‌توان نام برد.